



مقاله

مقدمه

بقراط، پدر علم پزشکی یونان، در آثار خویش اعتراف نموده که برخی از مبانی نظری پزشکی خود را از خاندان «سننا» یا «سینا» مغانی در هگمتان (همدان) پایتخت دولت ماد ایران باستان اقتباس کرده است.

در شاهنامه‌ی فردوسی اشعار مربوط به عمل جراحی پهلوی رودابه مادر رستم که به بیرون کشیدن رستم از شکم او منجر شد (سزارین) بسیار قابل توجه است:

... بکافید بی‌رنج پهلوی ماه

بتابید مریچه را سوز راه

در جهان‌بینی ایرانی، آفرینش در آغاز به دور از مرگ و بیماری بود تا آن‌که با تاختن اهریمن، آفریدگان دچار گزند و بیماری گشتند. خداوند نیز در برابر بیماری‌ها، درمان‌ها و داروها را پدید آورد. چنان‌که در

پیشینه‌ی پزشکی در ایران باستان

داود رنجکش
تاریخ شیبکوه

پزشکی باستان



وجود داشت. اگر طبیب همی بدن یا فقط عضوی از اعضای بدن را معالجه می کرد، در میزان مزد او تغییر حاصل می شد. طبیب بایست بیمار را به پاکی و احتیاط و تدبیر درمان کند، و اگر خواهان استراحت بود یا در دیدن رنجوران درنگ روا می داشت، او را جنایت کار می شمردند. از میان پزشکان متخصص، از (چشم پزشک) نیز نام برده شده و نیز از شیوهی درمان جانوران اهلی و سگ هار و غیره سخن به میان آمده است. پزشک دانا کسی بود که بتواند به دقت بیمار

۱. اشوپزشک: کسی که به وسیلهی آموزش راستی و حق، بهداشت و پاکیزگی محیط زیست و بهداشت تن و خانه و ابزار زندگی، از بیماری جلوگیری می کند.

۲. دادپزشک: پزشک قانونی که وظیفهی برقراری قرنطینه، تشخیص سم ها، قتل ها، خودکشی ها و زخم های وارده را بر عهده دارد.

۳. کارد پزشک: جراح، که وظیفه اش روشن است.

۴. گیاه پزشک: کسی که برای درمان، از

«هرمز دیشت» به زرتشت می گوید: «منم همه را پزشک». از آن جا که تندرستی و زندگی دراز، همواره آرزوی انسان بوده، بنابراین دانش پزشکی کم کم پای گرفت و به ویژه در ایران، پیشرفت های شگفت انگیزی نمود. رشته ها و مکتب های پزشکی که از سوی ایرانیان بنیان نهاده شد، برای هزاران سال به کار رفت. هر چند که گاهی از نو کشف و یا به نام دیگران شناخته گردید. همچنین با کوچ های گسترده ای که از ایران به هند انجام گرفت، بسیاری از آیین های درمانی (سنن طبی) به آن جا و سپس به چین رفت. به نوشتهی سیریل الگود: ایرانیان اصول آن چیزی را که طب یونانی نامیده شده است، به یونانیان داده اند. افتخار معرفی فرضیهی فلسفی «عالم کبیر / عالم صغیر» به دنیا که بعداً یونانیان، علم تشریح و فیزیولوژی و آسیب شناسی را بر اساس آن بنیان نهاده اند، از ایرانیان است. در متون یونانی از توجه مادها به زیبایی سرو صورت یاد شده است و دور نیست جراحی زیبایی و ترمیمی، از آن یادگار مانده باشد: زیرا این نوع جراحی از آن ملل ثروتمند و زیبا پرست بوده نه یونان دوره ی هخامنشی که به قول خودشان آش و غذای مختصری داشته است. در واژهی کاسمتای (cosmetai) نام کاس ها که بخشی از قوم ماد و نیز در زمره ی مردمان غرب ایران بودند، دیده می شود. از شگفتی های این که در زبان ایتالیایی به پزشک مدیکو (medico) می گویند، یعنی «مادی». دور نیست که نام دو پزشک در روم و یونان قدیم با نام مادیک همراه شده باشد. نام ثریتا (ثریتون، فریدون) درمانگر ایران باستان که به روایت کتاب اوستایی و ندیداد، نخستین پزشک جهان بود، در متون طبی به گونهی treat (درمان کردن) و traite (درمان شده) فرانسوی دیده می شود و این همه شباهت نمی تواند به حکم تصادف باشد [سجادیه، ۳۰].

در گزارش «اردیبهشت یشت» از پنج گروه پزشکان یاد شده است:



گیاه هوم

را معاینه کند و بسیار کتاب خوانده باشد: محبوب و شیرین سخن باشد، با رنجوران از روی شکیبایی و مهربانی رفتار کند، در موقع لزوم هر روز به دیدار بیمارش برود. در عوض بایستی به او خوراک خوب می دادند و خانه ای عالی در مرکز شهر برایش تهیه می کردند. از لحاظ اخلاق و دین و روزی بهترین پزشک آن بود که این شغل را به خاطر خدا پیشه گرفته باشد. پس از او، طبیبی بود که هم به مال تعلق خاطر داشت و هم به ثواب. فروتر از او طبیبی بود که جز به مال دنیا به چیزی دلبستگی نداشت [کریستن سن، ۵۵۰].

به نوشته سیریل الگود، در ایران باستان وضعیت پزشکی پیشرفته تر از آشور بود. در سال ۷۰۰ ق.م هیچ گونه اثری از علم

گل و برگ و ساقه و تخم و ریشهی گیاهان به گونه خوراکی، مالیدنی، بخور، جوشانده، خمیر یا گرد آنان استفاده می کند.

۵. روان پزشک: کسی که با گفتارهای آسمانی، مقدس و آرام بخش و تلقین به درمان می پردازد.

نخست بیمار را شست و شو می دادند و در جای آرامی می گذاردند. گیاهان خوشبو دود می کردند. آهنگ های دلنشین یا کلمات مقدس می خواندند و با تلقین و باور درمانی به بیمار آرامش می بخشیدند.

کریستن سن با نگرش به کتاب پهلوی «دینکرد» می نویسد: برای مزد پزشکان، قواعدی مقرر بود. غلات نیکو، جامه ی زیبا و اسب تندرود به طبیبان می دادند. همچنین قواعدی برای تادیبهی وجه نقد

و فرهنگ در یونانیان مشهود نبود. با این حال، دویمت سال پس از آن، یونانیان چنان در علوم و فنون پیشرفت کردند که بقراط توانست رساله‌هایی در این دانش بنویسد و عنوان «پدر پزشکی» را برای خود کسب کند. بسیار بعید به نظر می‌رسد که یونانیان در طی این دو قرن روشی را که اکنون به روش بقراط معروف است، خود به خود پدید آورده باشند. یونانی‌ها فرضیه‌ی «طبایع چهارگانه»



را یک فرضیه‌ی بیگانه می‌شناختند و آن را ایرانی می‌دانستند. اگر ایران در پایه‌گذاری فرضیه‌ی «مزاج‌های چهارگانه» سهمی داشته باشد، در ایجاد نظریه‌ی اصلی میکروکاسم (microcosm) با عالم صغیر که فرضیه‌ی فوق از نتایج آن است، نقش بزرگ‌تری ایفا کرده است. بر طبق فرضیه‌ی دوم [عالم صغیر] انسان در مقیاس کوچک‌تری، آینه‌ی

تمام نمای سراسر کاینات است [تاریخ پزشکی، ۷-۳۶].

پزشکان نامدار ایران باستان

ثریتا (فریدون)

در «اولیاد» از ثریتا به عنوان نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر و فرهنگمند، نام برده شده که رویین تن بود و بیماری را به بیماری بازگرداند؛ که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار، با نوک دهنه و آتش، تب را از تن مردمان دور راند. او بود که به جست‌وجوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد. با نوشته‌ی مترجم اوستا، جلیل دوستخواه: ثریتا از نظر ایرانیان نخستین کسی است که بیماری و مرگ را از جهان دور راند. اهور مزدا ده هزار گیاه دارویی را که گرداگرد درخت جاودانگی، گوگرد یا هوم سفید، روییده است، در دسترس او می‌نهد. از آن‌جا که هوم مایه‌ی زندگی و تندرستی است، نخستین نیایشگران وی نیز باید نخستین پزشکان باشند. ثریتا در اصل با ثرتون (فریدون) یکی است. بنا به نوشته‌ی -موزه‌ی اصفهانی او بنیانگذار پزشکی و داروسازی است و بر تعویذها یا عزیامی که برای دفع موجودات شریر و درمان بیماری‌ها به کار می‌رود، نام او را می‌نگارند. در اوستا برای از میان بردن بیماری‌های گری، تب، آب‌گونه‌های چرکین، گوناگون، ناتوانی و آسیب‌های دیگری که از مار پدید آمده است، روان فریدون ستوده می‌شود. چنین برمی‌آید که ایرانیان، بیماری‌ها را پدید آمده از مار، و به دیگر سخن، گونه‌ای زهرآلودگی می‌دانسته‌اند. این نظریه که دانش جدید نیز آنرا یکسره رد نمی‌کند، نقش بزرگ مار را در پرورش اسکلیپوس* یادآوری می‌کند. همان‌گونه که بیماری از مار پدید می‌آید به نظر می‌رسد که در «وداها» نیز ثریت خدای پزشکی باشد. تاریخ بلعمی نیز می‌گوید: نخستین ملکی که به علم نجوم اندر نگریست و به علم

طب نیز رنج برد و تریاک بزرگ به دست آورد، فریدون بود. لازم به ذکر است که در اساطیر یونانی اسکلیپوس یا اسکولاپ هم قهرمان و هم ایزد پزشکی به شمار می‌آید و از نشانه‌های او مارهای پیچیده به دور یک چوب است.

زرتشت

زرتشت از راه دانش ایزدی و بینش مینوی درمان بیماری‌هایی را که بیرون از اندیشه‌ی پزشکان بود آشکار کرد. وی از وردهای ویژه، مهرهای مرهم بخش و آب‌های درمانگر آگاهی داشت، و افزون بر مردمان، در بهبود و درمان جانوران نیز تجربه دست بود. نویسندگان یونانی از میان آثار زرتشت از کتابی به نام «درباره‌ی خواص سنگ‌ها» یاد کرده‌اند که درباره‌ی گوهر شناسی بود و خواص طبی کانی‌ها را شرح می‌داد. هم‌چنین از او کتاب دیگری به نام «درباره‌ی طبیعت» نقل شده که بخشی از آن درباره‌ی گیاه‌شناسی بوده است [تاریخ کیش زرتشت، ۶۷].

سننا

پس از زرتشت، پژوهنده‌ی دیگری به نام سننا مکتب پزشکی خاصی را پایه‌گذاری کرد. وی پزشکی بود که صد دانشجو در مجلس درسش به فرا گرفتن پزشکی و هنر جراحی سرگرم بودند. دنباله‌ی مکتب او در سده‌های بعد به نام «مکتب اکباتان» ادامه یافت و هسواره، تمیستوکلس یونانی که با این مکتب راه یافته بود، می‌نویسد: «شرایط ورود و تحصیل به این مکتب بسیار سخت و دشوار است و فلسفه، جغرافیا، جغرافیای تاریخی و جغرافیای طبیعی را می‌گردد» به احتمال زیاد «سننا» در زبان پهلوی به صورت «سنین» موروثی در آمده و گفته شده در فارسی کنونی «سیمرغ» شده است. سیمرغ که به عنوان فرزانه و حکیم در ادب و عرفان ایران برای خود جایی باز کرده، معرف انسانی دانش

به دشمن دهی هر زمان جای خویش
 نگویی به کس بیهده رای خویش

دانشکده‌ی سائیس

در دوران هخامنشی، ایرانیان توجه ویژه‌ای به ساختن بیمارستان و درمانگاه داشتند. در یادگاه (موزه) واتیکان لوحی دیده می‌شود که به‌دست یکی از کاهنان معابد مصری نوشته شده و چنین است:
 داریوش، شاه شاهان و شاه مصر، در عصر خود و هنگامی که من در دربارش به سر می‌بردم، فرمان داد که: «به پایتخت مصر برو و با گردآوردن ابزار پزشکی، آموختن

شده و به معنای «اکتساب ایمنی از طریق خوردن زهر» است؛ طبق نظر مورخ مشهور آمریکایی اتول بتمان (Autol Betman) در تاریخ مصور طب، مهرداد در تاریخ طب به عنوان اولین ایمنی‌مناس معروف است.

مانی، پیش‌ور و هنرمند نامدار، در پزشکی نیز دست داشت؛ به ویژه که خواب‌کننده یا (هیپنوتیزور) چیره‌دستی نیز بود.

برزویه

برزویه تنها طبیب دوره‌ی ساسانی

پژوه، جراح و عارف است.

استانس

وی از دانشمندان نامدار هخامنشی و آموزگار «دموکریت» یونانی بود و در زمینه‌های کیهان‌شناسی، الهیات و جهان طبیعی (جانوران، گیاهان، کانی‌ها) و کیمیاگری چیره دست بود و کتابی چند جلدی از خود به یادگار گذاشت. فهرست گیاهان دارویی که از وی در نوشتارهای یونانی نقل شده، نشان می‌دهد که در گیاه‌درمانی دست داشته است. اما بیشترین شهرت استانس در زمینه‌ی روان پژوهی و فراستی (ماوراء الطبیعه) بود.

مهرداد ششم

او حکمران پونتوس بود، از سلسله‌ای که در آن قسمت از کاپادوکیه حکم می‌راند که در مجاورت دریای سیاه (پونتوس) بود. چون تعداد زیادی از شاهان این سلسله میرتداتس یا مهرداد نام داشته‌اند، شاید عنوان «مهردادیان» برای سلسله‌ی آن‌ها نام مناسبی باشد. آن‌ها نسبت خود را به داریوش اول می‌رسانیدند. مهرداد ششم از ۱۱ سالگی به تخت نشست و مادرش نایب‌السلطنه بود. در انواع ورزش و شکار تقریباً بی‌همال بود و در عین حال به انواع هنرهای زیبا، ادبیات و فلسفه علاقه داشت. بیست و دو زبان یا لهجه را حرف می‌زد، چنان‌که در گفت‌وگو با طبقات و اقوام مختلف قلمرو خود، هرگز از مترجم استفاده نمی‌کرد.

عدم اعتماد به دیگران او را واداشت تا در انواع زهرها مطالعه کند و عادت تدریجی به استفاده از آن‌ها، وی را در مقابل زهرهای جانکزا مصونیت داد. در طی این آزمایش‌ها، او معلومات طبی سودمندی هم به‌دست آورد که حتی بعد از وی مورد توجه پومپه، فاتح رومی قلمرو او، نیز واقع گشت. به همین جهت اصطلاح میرتداتیسم (Mithridatism) در پزشکی از نام او گرفته



حرفه‌ی پزشکی را برای مصریان فراهم ساز» من به مصر رفتم و چنان کردم که او می‌خواست و فرمان داده بود. من ابزار لازم پزشکی و کتاب برای برپایی چنین دانشگاهی فراهم کردم و توانستم جوانان مصری را به یاری استادان با تجربه، آموزش دهم. چه، داریوش به خوبی از ارزش پزشکی آگاه بود و آرزو داشت با برپایی چنین دانشگاهی جان بیماران مصری را نجات دهد.

دانشگاه گندی شاپور

این دانشگاه شهرت خود را به سب

است که اطلاعات بیشتری درباره‌اش وجود دارد. در کتاب کلیده‌ده به از زبان خود او می‌خوانیم: «چنین گوید برزویه، مقدم‌اطبای پارس ...»

بیمارستان و دانشکده‌های پزشکی

از سرودهای کبابیه‌امیز در شاهنامه که خطاب به کاروان می‌باشد، در می‌یابیم بیمارستان و آسایشگاه روانی در ایران باستان، موضوعی بس دیرینه بوده است:

بدو گفت گودرز: بیمارستان
 تو را جای زیاتر از شارستان

آموزشگاه و بیمارستانی که در آن به وجود آمده بود و در طی چندین قرن، از بزرگ‌ترین مراکز علمی شرق به شمار می‌رفت، به دست آورده بود. «جرج سارتن» احتمال می‌دهد که بنیاد این آموزشگاه پیش از قرن پنجم و حتی پیش از قرن چهارم گذاشته شده باشد و اگر احتمال «براون» دایر بر این که «تئودوسیوس» پزشک شاپور دوم در گندی شاپور اقامت داشته، صحیح باشد، چنین برمی‌آید که این محل در اوایل قرن چهارم، مرکز پزشکان بوده است. بی‌گمان بهترین دوره‌ای که گندی شاپور به خود دید، عصر نهضت فرهنگی ایران دوران انوشیروان است. در این دوره پزشکان نیز، هم در جامعه‌ی ایرانی طبقه‌ی خاصی به شمار می‌رفتند و در درون خود مانند سایر طبقات، نظم و ترتیب و رسوم و آیینی داشتند. رئیس طبقه‌ی پزشکان را به لقب «دُرس‌بُد» می‌خواندند و چون دانشمندترین ایشان به این مقام برگزیده می‌شد، سمت پزشک مخصوص شاه را نیز عهده‌دار می‌شد و ریاست بیمارستان گندی‌شاپور هم با او بود. معمولاً پزشکان پیش از آن که حق طبابت پیدا کنند می‌بایستی اجازه‌نامه‌های مخصوص می‌گرفتند. می‌توان حدس زد که دادن این اجازه‌نامه‌ها و تنظیم سایر امور صنفی مربوط به این طبقه، از وظایف «درست‌بد» بوده است. در بعضی مصادر تاریخی، از مجالس امتحانی سخن رفته که در دوره‌ی انوشیروان برای آزمایش پزشکان بر پا می‌شد. شاید یکی از علل تشکیل این گونه مجالس، تعیین معلومات داوطلبانی بود که برای گرفتن اجازه‌نامه و گذراندن امتحان پزشکی خود را آماده می‌نمودند.

«قفطی» درباره‌ی پزشکان آن‌جا و مزیت ایشان گوید: «گروهی معالجات و روش ایشان را بر اطباء یونان و هند ترجیح می‌دهند زیرا ایشان فضایل هر قوم را گرفته و از خود نیز بر آن چیزها افزوده‌اند و دستورها و قوانین و کتاب‌هایی مرتب ساخته‌اند که تمام این محاسن در آن‌ها جمع است».

[فرهنگ ایرانی پیش از اسلام ۴۱-۲۱].

اندام‌شناسی

کتاب پهلوی «بن‌دهش» فصلی دارد به نام: «در باره‌ی تن مردمان به سان گیتی». در این بخش، اندام انسان با نمادهای آسمان و زمین سنجیده و همانند شده است: برای نمونه: پوست = آسمان، گوشت = زمین، استخوان = کوه‌ها، رگ‌ها = رودها، شکم = دریا، موی = گیاه

همان‌گونه که آب دریا پس از بخار شدن پاکیزه می‌شود و به‌ری از آن باز به دریا می‌ریزد و به‌ری دیگر در جای‌های جهان، مردم را نیز خون در تن از جگر به مغز سر بر می‌آید؛ در مغز باز می‌گردد و به‌ری باز به جگر می‌ریزد و به‌ری دیگر، در رگ‌ها جریان می‌یابد.

«سیریل الگود» درباره‌ی پیشگامی ایرانیان بر یونانیان در زمینه‌ی فلسفی «عالم صغیر و عالم کبیر» با اشاره به کتاب «بن‌دهش» می‌نویسد: در میان مجموعه‌ی بقراطی کتابی هست که به قدری به این اثر شبیه است که بررسی طرز پیدایش جداگانه‌ی این نظریه‌های مشابه به وسیله‌ی ایرانیان از یک سو، و یونانیان از سوی دیگر را دشوار می‌سازد. ترجمه‌ی یونانی این جمله از بن‌دهش که: «مغز استخوان مانند فلز مایع درون زمین است» این احتمال را به وجود می‌آورد که نسخه‌ی ایرانی قدیمی‌تر باشد؛ زیرا در نسخه‌ی منسوب به بقراط همین عبارت به این صورت آمده است: «مغز استخوان گرم و مرطوب است» که به هیچ وجه با عبارت قبلی منطبق نیست.

اگر تصور شود که یونانیان این مطلب را از ایرانیان اقتباس کرده و موضوع را درست نفهمیده‌اند و متن بعداً به‌وسیله‌ی رونویسندگان تصحیح شده است، به آسانی می‌توان به کیفیت بروز این اختلاف در جمله‌بندی پی برد. هیچ فرضیه‌ی دیگری نمی‌تواند به این سادگی و آسانی موضوع را

توجیه کند [تاریخ پزشکی ایران، ۳۸]. به نوشته‌ی «زادسپهر» دانشمند زرتشتی، تن انسان دارای هفت لایه است: مغز، استخوان، گوشت، پی، رگ، پوست، موی. همچنین چهارگونه آب (مایع) در بدن جریان دارد: خون، بلغم، زرداب و سودا. **ساختار مردم از این نیروهاست:**

۱. فروهر؛ که همراه تخمه یا نطفه‌ی مرد به زهدان راه می‌یابد. پس از آمیختن دو تخمه‌ی نر و ماده که برآیندش «پرخونی» است، چشم‌ها و اندام‌ها نگاریده می‌شود. با پیدایی تیره‌ی پشت (ستون فقرات) دنده‌ها مانند رویش جوانه‌ها از درخت، از آن رشد می‌کند و اندام‌های درونی شکم کودک آشکار می‌گردد. آن‌گاه دست و پای و انگشتان و سپس مژه و ابروی و موی می‌رویند.

بنابراین «فروهر» دارای سه کار است: رویانیدن، افزودن و پاییدن
۲. جان؛ که همانند فروهر، همراه تخمه‌ی مرد به جای خود می‌رود و ماه چهارم آبستنی، با تافتن به کالبد تن، آشکار می‌شود. نخست در مغز، دوم در دل، سوم در شکم، جای می‌گیرد و بیان این سه، همواره هماهنگی می‌کند. چون خون را در رگ‌ها گذاخته و همه تن را گرم نگه می‌دارد.

۳. روان، یا روح؛ هنگامی که تن خفته است، از آن بیرون می‌شود و به دور و نزدیک می‌رود. رشته‌ی پیوند دهنده‌ی روان با جان، بنام «بوی» خوانده می‌شود. هنگامی که تن را فرا می‌گیرد، جان در تن است، روان بیرون تن، و بوی، پیک میان ایشان، بدین گونه که آگاهی‌هایی را که از روان می‌گیرد، به جان نشان می‌دهد...

«زادسپهر» در ذیل خود یک نظریه‌ی آری کرده و آن، «سازندگی اندام مردم با ساختن خانه است؛ بدین گونه، تن، خانه، گوشت و استخوان و پی و رگ و کُل و سنگ و چوب و ... خانه، فروهر، سازنده‌ی خانه؛ جان، آتش و فروغ خانه، روان، دارنده و صاحب خانه، شکم؛ دیگ خانه.

دستورهای بهداشتی

در جلد هفتم «دینکرد» می‌خوانیم: همان‌طور که ما دارای جسم و روح هستیم، باید قوای جسمانی و روحانی خود، هر دو را حفظ کنیم. اگر قوای روحانی ضعیف گردد، قوای جسمانی نیز نقصان پذیرد و اگر قوای جسمانی مختل گردد روح متأثر خواهد شد. پس باید کوشید که هر دو سالم و قوی بمانند. این نکته را در گفته‌ی «پیران» به‌رست می‌بینیم که:

همی خون فشانم به جای سرشک
همیشه گرفتارم اندر پزشک

در کتاب‌های دیگر توصیه شده که: پیش از خوردن، باید دست را شست، جامه‌ی آسوده پوشید، پیرامون را بالش نهاد و خاموش و بی‌گفت‌و‌گو به خوراک پرداخت؛ بی‌آن‌که پرخوری شود (روایت پهلوی) در تاریکی، خوراک خوردن جایز نیست (شایست‌ناشایست).

در آیین شست‌وشو و غسل، آب باید از این بخش‌های اندام می‌گذشت: تارک سر، میان ابروان، پشت سر، گونه‌ها، گوش‌ها، شانه‌ها، زیرغل‌ها، بالای سینه، پستان‌ها، پهلوا، سرین‌ها، شرم‌گاه، ران‌ها، زانو‌ها، ساق‌ها، کوزک‌ها، پاشنه‌ی پا، کف‌پا، انگشتان پا (وندی‌داد).

ایرانیان قدیم برای پاکیزگی، دو مکان را به‌عنوان قرنطینه در نظر می‌گرفتند:

۱. برشوم‌گاه: زمین مستطیل شکلی بود با ۹ گودال آب. افراد ناپاک نخست به تن خود خاک می‌مالیدند و سپس ایشان را در یکایک گودال‌ها غسل می‌دادند. آن‌گاه به تن خویش، گیاهان خوشبوی می‌مالیدند و پس از پوشیدن جامه، به آرامشگاه می‌رفتند.

۲. آرامشگاه: جایی سر پوشیده بود که افراد ناپاک مانند زنان حائض و یا کسانی که مرده را به دخمه می‌بردند، باید مدتی را دور از دیگران، در آن‌جا سر می‌آوردند تا از سرایت بیماری‌های احتمالی به مردم جلوگیری شود.

به روایت کتاب «شایست‌ناشایست» هنگامی که زن باردار است، باید آتش را همواره روشن نگه داشت. زمان زایمان، چند زن به یاری او ایستاد. یکی شانه‌ی راست و دیگری شانه‌ی چپ زانو را می‌گیرد. یک زن هم برای تولد نوزاد و پیدایش ناف کمک می‌کند.

از گزارش‌های تاریخی و کتاب‌های دینی ایرانیان چنین می‌آید که ایرانیان:

۱. بر روی زمین آب دهان نمی‌انداختند.
۲. از جام و ظرف یکدیگر نمی‌خوردند؛
۳. ایستاده ادرار نمی‌کردند؛
۴. آب و هوا و ناپاک و ناشسته را پیش از نوشیدن نمی‌جوشاندند؛
۵. آب و هوا و خاک و آتش را آلوده نمی‌کردند؛
۶. خزندگان و حشرات زیان‌بخش را از میان می‌بردند؛
۷. از آمیزش با زنان «شستان» (حائض) خودداری می‌ورزیدند؛
۸. ابزارها و جابه‌های ناپاک را با بهره‌گیری از آب و نور خورشید می‌پالودند؛
۹. پزشکان هنگام درمان بیمار، دهان بندی می‌بستند که امروزه نیز انجام می‌شود؛
۱۰. برای نخستین بار در جهان، گرمابه‌های بهداشتی ساختند.

در «خورشید یشت» با اشاره به ویژگی کندزایی خورشید آمده است: «هنگامی که خورشید برآید، زمین پاک شود، آب چشمه‌سارها، آب دریا، آب ایستاده پاک شود؛ اگر خورشید برنیاید دیوان آن‌چه را که در هفت کشور است، نابود کند». با آگاهی از پاکسازی نور خورشید بود که ایرانیان همواره خانه‌های نورگیر می‌ساختند.

شیوه‌های درمانی

❖ **کارد درمانی** برابر با آگاهی «وندی‌داد»، کسی که خواهان رسیدن به درجه‌ی کارد پزشکی بود، اگر تا سه بار، در درمان بیمار با کارد (جراحی) کامیابانه بود

همان‌طور که ما دارای جسم و روح هستیم، باید قوای جسمانی و روحانی خود، هر دو را حفظ کنیم. اگر قوای روحانی ضعیف گردد، قوای جسمانی نیز نقصان پذیرد و اگر قوای جسمانی مختل گردد روح متأثر خواهد شد



و تندرستی‌اش را باز می‌یافت، گواهی‌های کارد پزشکی به او داده می‌شد. در این آزمون، بهتر می‌دانستند که کارد پزشکی نخست بروری تبهکاران انجام گیرد و اگر آزمایش با شکست روبه‌رو می‌شد و فرد تبهکار می‌مرد، هیچ‌گاه خواهنده (داوطلب) نمی‌توانست مردم را با کارد درمان کند و سرپیچی از این قانون، کیفر سنگینی به دنبال داشت. در آن دوران که پول به کار نمی‌رفت، دستمزد پزشک برپایه‌ی درجه‌ی مردمی (اجتماعی) بیمار بود؛ به این ترتیب که:

خانه خدا (مردخانه): روزی (گاو نر شخم‌زن) که کم بها بود می‌داد؛ ده‌خدا (کدخدا): ورزای میانه بها می‌داد. شهریان: ورزای برپایه‌ی داد. شهریار: گرده‌های چهار اسبه می‌داد. شهریانو: اشتر ماده می‌داد؛ همسر شهریان: مادیان می‌داد و همسر ده‌خدا گاو ماده می‌داد.

❖ گیاه درمانی

در بندهش از درختی به نام سن تخمه [بسیار تخمه] یاد شده که: «تخم همه‌ی گیاهان از اوست. باشد که او را نیکو پزشکی کوشا پزشکی و همه پزشکی بخوانند». به نوشته‌ی «وندیداد»: در برابر هر بیماری که اهریمن پدید می‌آورد، خداوند نیز درمان آن را پیش رو می‌نهد.

«اگر بیماری (مرض)، شامگاهان فراز آید، درمان آن بامدادان برسد. اگر بیماری بامدادان فراز آید، درمان آن شامگاهان برسد. بشود که باران آب‌های تازه فرو بارد؛ خاک را نو کند، درختان را سرسبز کند و تندرستی نو و توانایی تازه در کار درمان پدید آورد.

به نیروی گیاهان دارویی، گوند (دروغ) را فرو می‌گوینم. آن‌ها می‌توانند ما را نیرو و توان بخشند. همه‌ی این گیاهان دارویی را با بزرگداشت و آفرین و نیایش برای درمان تن مردمان فرامی‌خوانیم... پایداری در برابر بیماری، مرگ، تب، درد، تب لرزه، خوره، مارگزیدگی... پوسیدگی و گندیدگی که

اهریمن برای گزند رسانی به تن مردمان آفرید.

ثری چینی در سده‌ی هشتم میلادی شرحی درباره داروهای ایرانی دارد. در سده‌ی دهم «لی هسین» از نوادگان خاندانی ایرانی، که در ایام فرمانروایی دودمان سسوئی در چین ساکن شده بودند، کتابی به نام «آرایه‌یین داروهای بیگانه» تألیف کرد و به عنوان سالکی تائویی باور، که مهارت خاصی در ساختن داروهای مرگ موش دارد، آوازه‌ای بلند داشت [تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ص ۶۶۶].

❖ منتره درمانی

پزشکان ایرانی از تأثیر صداها و آواها در درمان و معز انسان آگاهی داشتند و جالب است بدانیم که موسیقی داین ایران باستان خط یانت ویژه‌ی ساخته بودند که ۳۶۵ حرف یا علامت داشت و همه‌ی صداها را می‌توانستند به یاری این «آوانکار» ثبت کنند. به نوشته‌ی «بندهش» از سری کیهان که «گردمان» خوانده می‌شود: «همواره آوازی به نوای خوش می‌آید که روان را خنثایی و رامش از اوست» به تقلید از آوای کیهان، دستگاه‌های ویژه‌ی موسیقی به نام «وین بانگ» ساخته شد. به گفته‌ی فرنیخ دادگی: «وین بانگ آن است که پرهیزگاران نوازند و اوستارا برخوانند: بریط، تنبور، چنگ و هر ساززهی را که نوازنده، وین خوانند» (بندهش، ۱۲۳، ۹۲).

روش‌هایی که امروزه به نام هیپنوتیزم و تلقین و موسیقی درمانی شناخته می‌شود، برگرفته از دانش ایرانی منتره پزشکی است.

❖ آب درمانی

در یسنای اوستا در ستایش و سودمندی آب‌های می‌خوانیم:

«ای آب اهورایی، بشود که تو برای من تندرستی و درمان، گشایش و بالندگی،

زندگی خوش، آسایش روان، روشنی اندیشه و گفتار و کردار، و پسران کار آمد فراهم آوری. ای آب‌های بارور، شما را به یاری همی‌خوانیم؛ شما هم چون گاو شیرده، پرستار بینویانید و از همه‌ی آشامیدنی‌ها بهتر و خوش‌ترید».

❖ خوراک درمانی

در «مینوی خرد» می‌خوانیم: از خوراکی که مردمان خورند، شیر گوسفندان بهتر آفریده شده است. چه مردم و چارپای از ماده بزایند، تا زمانی که بتوانند خوراک بخورند، نمو و پرورششان از شیر است و با شیر، بهتر می‌توانند زیست. اگر مردم را هنگامی که از شیر مادر بازگیرند، به شیر گوسفندان آموخته کنند (عادت دهند)، دیگران (خوراک) به کارشان نیاید... مردم شیرخوار تندرست‌تر و زورمندتر و نیز زایش فرزندانشان بی‌گزندتر باشد.

❖ بوی درمانی

در وندیداد از چوب‌های خوشبویی نام برده شده که اگر برای هیزم آتش به کار بروند، «از هر سوویی که باد، بوی خوش آن آتش را برد، هزاران تن از دیوان ناپیدا... می‌افتند و کشته می‌شوند» نوشتارهای پهلوی سرشار از آگاهی‌هایی درباره‌ی عطر گل‌ها و گیاهان است که جای بررسی بسیار دارد و این اندازه که آوردیم، مثنی از خروار است.

پی‌نوشت

* در اساطیر یونانی اسکلیپوس یا اسکولاب، هم قهرمان و هم ایزد پزشکی به‌شمار می‌آید و از نشانه‌های ویژه‌ی او مارهای پیچیده به دور یک چوب است.

- منابع:
۱. تاریخ ایران (کمبریج، جلد سوم)، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴
 ۲. تاریخ پزشکی ایران
 ۳. بوینی، مری، تاریخ کیش زرتشت، ج ۳ ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، توس، ۱۳۷۵
 ۴. سجادی، محمدعلی، گاهنامه و هومن، شماره ۵
 ۵. محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران، توس، ۱۳۷۴
 ۶. کریستن سن، آرتور، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی ایران در زمان ساسانیان، تهران: ابن‌سینا ۱۳۵۹